

نقش «مفهوم آزادی» در صدور احکام و ارزش‌های اخلاقی با تکیه بر روش هستی‌شناسی پدیدارشناختی سارتر

نگار اظهاری جنکانلو

دانشجوی دکتری تخصصی الهیات، فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.
ezharinegar20@yahoo.com

زینب السادات میرشمسی

استادیار، هیئت علمی گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج. (نویسنده مسئول)
zsmirshamsi@gmail.com

منیره سیدمظهری

دانشیار، هیئت علمی گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.
msayyidmazhari@yahoo.com

هدف از اخلاق در نگرش اگزیستانسیالیستی شرح بهتری از انسان بودن است. سارتر فیلسوف اگزیستانسیالیستی معتقد است، از آنجایی که آدمی آزاد و مختار است، لذا در اخلاق به هیچ عنوان با قانونی کلی روبرو نیست، از این رو ارزش‌های ثابتی وجود ندارد و انسان صرفاً سرچشمه ارزش‌ها و ضوابط اخلاقی است. مطابق چنین تفکری، ملاک انجام یک فعل و نیز حکم اخلاقی مربوط به آن، خود فرد است. چراکه خود فرد به واسطه آزادی که دارد، آفریننده ارزش عمل‌اش است. سارتر نیز همچون هم‌مسلمانان اگزیستانسیالیستی خود اخلاق مطلق را که همگان معتبر می‌دانند، رد کرده و آن را با اخلاقی که به تنهایی برای فرد معتبر است، جایگزین می‌کند. در مقاله حاضر برآنیم با روشی توصیفی-تحلیلی، به بررسی ماهیت ارزش‌های اخلاقی با تکیه بر مفهوم آزادی از منظر سارتر بپردازیم تا از قیل آن بتوانیم نقش ارزش‌های اخلاقی را در چگونگی صدور احکام اخلاقی مشخص نماییم.

واژگان کلیدی: ارزش‌های اخلاقی، احکام اخلاقی، سارتر، آزادی.

۱. مقدمه

همان‌طور که می‌دانیم اخلاقیات جایی مطرح می‌گردد که قاعدتاً عملی رخ دهد. بدون تردید، هر انسانی در طول حیات خود همواره به دنبال زیستی خوب، سالم و در نهایت رسیدن به غایت مطلوب یعنی سعادت و کمال و به یک معنا غایتی اخلاقی است. برای حصول چنین آرزویی همواره نیازمند فرامینی است تا بتواند با عمل به آن‌ها، به آنچه که خود و دیگران می‌خواهند، جامه عمل بپوشاند. از این رو، من انسان همیشه محتاج الگویی از ارزش‌ها هستم؛ الگویی که برای من تعیین می‌کند عملی که انجام می‌دهم بدان حکمی اخلاقی همچون خیر تعلق می‌گیرد. بنابراین فراگیری چنین الگویی لازمه حیات انسان است (جعفری، ۱۳۸۶: ۳).

حال این پرسش مطرح است که، انسان به عنوان موجودی مختار، آن هنگام که عملی را انجام می‌دهد، می‌داند عمل‌اش حامل ارزش‌هایی است که از قبل خلق چنین ارزش‌هایی، حکمی اخلاقی بر آن عمل مترتب می‌شود. آنچه که نقطه ابهام است، این است که، آیا من انسان می‌دانم که ارزش چیست؟ چه می‌شود که عملی دارای ارزش اخلاقی می‌شود؟ یا به تعبیری نسبت میان ارزش‌ها و احکام اخلاقی چیست؟ در این جا لازم است ابتدا ماهیت ارزش‌ها مشخص گردد تا در ادامه بتوان فرآیند صدور حکم اخلاقی را از منظر سارتر فیلسوف اگزیستانسیالیستی آشکار کرد.

۲. ماهیت ارزش

بحث از «ارزش» و ماهیت آن از جمله موضوعاتی است که در حوزه‌های مختلف فکری، توجه اندیشمندان را به خود جلب کرده است، به گونه‌ای که هر یک در تلاش هستند تا به معیارهایی معین از قضاوت‌ها و ارزش‌گذاری‌های اخلاقی دست یابند. ارائه تعریف روشنی از ارزش‌ها مبهم است و در مورد ماهیت ارزش اتفاق نظری وجود ندارد. در حقیقت ارزش‌ها به روش‌های مختلفی مفهوم سازی شده‌اند، مثلاً به عنوان نیازها، انگیزه‌ها، اهداف، مطلوبیت‌ها، نگرش‌ها، علایق و... لذا چنین عدم توافقی باعث ایجاد مشکلاتی در تفسیر نتایج مطالعات مختلف شده است (Narasimhan & Bhaskar & Prakhya, 2010: 370).

بدون تردید همهٔ انسان‌ها هنگامی که عملی انجام می‌دهند، در پس آن عمل، انگیزه‌ای نهفته است که همین امر موجب می‌گردد تا برخی از آن‌ها را ارزشمند و اخلاقی بدانیم و یا برعکس برخی را فاقد ارزش در نظر بگیریم. حال پرسشی که ایجاد می‌شود این است که، معیار اخلاقی یا غیر اخلاقی بودن عمل چیست؟ (Warnock, 1967: 3, 23) یا به تعبیری دیگر، وقتی بحث از ارزشمندی عملی در اخلاق می‌شود و می‌گوییم فلان کار به لحاظ اخلاقی ارزشمند است یا خیر است، چنین جنبهٔ تقدس و ارزشی چگونه حاصل می‌شود و منعکس کننده چه معنایی است؟ اصطلاح «ارزش» حداقل به سه روش مختلف در فلسفه به کار می‌رود. در گسترده‌ترین معنای آن، «ارزش» یک برچسب فراگیر است مثلاً گاهی واژهٔ «ارزش» در نظریه اخلاقی هنجاری مورد توجه نتیجه‌گرایان قرار می‌گیرد و تقریباً مترادف با «ارزش شناسی» است. ارزش شناسی را می‌توان در درجه اول به طبقه‌بندی این که چه چیزهایی خوب هستند و چقدر خوب هستند، در نظر گرفت (Schroeder, 2021: 1).

در حوزه‌ای از فلسفه اخلاق، ارزش با پرسش‌های نظری در مورد فضایل، خیر و خوبی مرتبط است. اصطلاح ارزش وقتی به این معانی تفسیر شود، آن‌گاه ارزش شناسی را در بر می‌گیرد، یعنی شامل بسیاری از موضوعات دیگر در باب ماهیت ارزش و ارتباط آن با سایر مقولات اخلاقی نیز می‌شود (Ibid, 2021: 2).

بحث فلسفی در مورد ارزش‌های انسانی بر این پرسش متمرکز شده است که آیا ماهیت انسانی وجود دارد یا خیر؟ مسئله دیگر این است که آیا می‌توان با تأمل عقلانی به این مسئله که چه چیزی برای انسان خیر است، پرداخت؟ در واقع تمرکز شدیدی بر این موضوع در ساختار اندیشه فلسفی معروف به اگزیستانسیالیسم وجود دارد که در آن به تجربه انضمامی شخصی فرد اهمیت داده می‌شود. در تلقی اگزیستانسیالیستی شخص هیچ ماهیت از پیش تعیین شده‌ای ندارد؛ از این رو چیزی به نام ارزش وجود ندارد. فرد ارزش‌های خود را خلق می‌کند و با اعمال خود به زندگی معنا می‌بخشد (Bhaskarand& Prakhya& Narasimhan, 2010: 371).

از این میان سارتر اگزیستانسیالیستی، یکی از بارزترین اصول فلسفه اش این است که، انسان با انتخاب هایش ارزش‌ها را خلق می‌کند (Sartre, 1984: 50).

این آموزه بعد از مطرح شدن از سوی سارتر، طرفدارانی پیدا کرد، مثلاً پاتنام یکی از طرفداران این نظریه می‌گوید، من هیچ فیلسوفی را نمی‌شناسم که واضح تر از سارتر تأکید کند که ما نمی‌توانیم از ایجاد ارزش‌ها فرار کنیم (این کار را هر زمان که بخواهیم می‌توانیم انجام دهیم، حتی زمانی که تصمیم به انجام عملی نداریم، باز هم در حال انجام عملی هستیم). درحقیقت این ما هستیم که ارزش‌ها را اختراع می‌کنیم، نه بیشتر و نه کمتر. در نگرش سارتری هیچ معنایی در زندگی پیشینی وجود ندارد و زندگی تا زمانی که زندگی نشود، هیچ است. وی معتقد است این با ماست که برای زندگی معنایی بیابیم. وقتی معنا یافتیم، این همان نقطه‌ای است که ارزش‌ها خلق می‌شوند، همان کاری که هنر انجام می‌دهد یعنی تولید ارزش می‌کند. در واقع با یافتن معنا، فاعل اخلاقی متوجه می‌شود که اوست که ارزش‌ها را خلق می‌کند (Harris, 2014: 53).

نکته‌ای که در این جا لازم به یادآوری است، این است که در تفکر غالب، مفهوم اخلاق و ارزش اغلب به گونه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرند که گویی قابل تعویض هستند، اما با بررسی بیشتر آن‌ها می‌توان گفت که آن‌ها واقعاً متفاوت هستند. چنان چه بسیاری از فلاسفه، اخلاق را مجموعه‌ای از قوانین می‌دانند که رفتار یک فرد را تعیین می‌کند، در حالی که ارزش‌ها آن دسته از باورهای فردی و شخصی هستند که انگیزه می‌دهند. پذیرش چنین تحلیلی حاکی از آن است که اخلاق و ارزش‌ها، انگیزه‌های متفاوتی را بر زندگی ما اعمال می‌کنند (Evans, 2019:1).

در واقع وقتی بحث از ارزش‌های اخلاقی می‌شود می‌بینیم که محمول جملات اخلاقی، مفاهیم ارزشی هستند که حامل بار ارزشی و فضیلتی نظیر، مفهوم خوبی، خیریت، صواب و موارد این‌چنینی هستند. به اعتقاد سارتر، چنین مفاهیمی با مفاهیمی همچون آزادی و وجود بی‌قید و شرط، گره خورده است، چنان چه خود نیز در تعریف ارزش بیان می‌کند که ارزش عبارت است از، «وجودی غیر شرطی فراتر از همه مافوق‌ها» و در نتیجه «فراتر از وجودی که از خود فراتر می‌رود»، یعنی خودِ خود؛ وجودی که دست نیافتنی است، وجودی که پر از امکان نیست (Klaus, 1925: 79).

در معنای بهتر، ارزش عبارت است از کلِ غایب، خودِ مطلق، در یک کلام، خود، برای خود. براین اساس حتی روابط متقابل انسان‌ها نیز در محدودهٔ یک آزادی بی قید و شرط و واقعیتی مشخص قرار می‌گیرد (Klaus, 1925: 79).

در چنین معنایی «مفاهیم ارزشی» دقیقاً معادل «مفاهیم اخلاقی» قرار می‌گیرند. در نگرش اخلاق گرایانه سارتر، ارزش هستی دارد، وجود آن ارزش بودن است. ارزش غیرقابل درک به نظر می‌رسد. به عنوان موجودی همچون سایر موجودات در نظر گرفتن آن، به معنای درک نادرست آن است، همان طور که جامعه‌شناسان در تلقی خود از مفاهیم ارزشی، آن‌ها را الزام واقعی در میان دیگر حقایق واقعی قلمداد می‌کنند که همین امر اقتضای بودن ارزش را از بین می‌برد. در مقابل اما، اگر فقط به ایده آل بودن مفاهیم ارزشی نگاه کنیم، آن گاه هستی را از آن‌ها استخراج می‌کنیم. البته، همان طور که شلر بیان کرده است، ما می‌توانیم به نوعی درک شهودی از ارزش‌ها بر حسب مثال‌های عینی دست یابیم. مثلاً من می‌توانم نجابت را در یک عمل شریف درک کنم که این خود می‌تواند نشان دهد، ارزش فراتر از اعمال و بودن است. بنابراین باید بدانیم، ارزش امری که فراتر از هستی است، حداقل به نحوی دارای وجود است (Sartre(a), 1965: 175).

۳. استدلال سارتر بر ماهیت ارزش‌ها

سارتر در هستی و نیستی صراحتاً بیان می‌کند که، انسان «موجودی است که ارزش‌ها توسط او حاصل می‌شود» و به‌طور دقیق‌تر «آزادی او منبع منحصر به فرد ارزش‌ها» است. او می‌نویسد: «آزادی من تنها پایهٔ ارزش هاست» و بنابراین «هیچ چیز، مطلقاً هیچ چیز مرا در پذیرش این یا آن ارزش خاص توجیه نمی‌کند». در واقع در نگرش سارتری، من نمی‌توانم برای توجیه اعمالم به هیچ ارزش عینی متوسل شوم، زیرا هیچ اخلاقی وجود ندارد و هر اخلاقی که بخواهد هنجارهای عینی رفتار انسانی را بیان کند، محکوم به محکومیت است (Anderson, 2013: 198). استدلال سارتر برای این موضع به شرح زیر است:

ارزش‌ها به عنوان الزامات یا هنجارها تجربه می‌شوند. به این ترتیب آن‌ها وجود ندارند، بلکه «فراتر از هستی» هستند. آن‌ها چیزی نیستند که هست، بلکه چیزی هستند که باید به وجود بیایند.

ارزش‌ها به عنوان الزامات و هنجارها، ارزش هستند نه به عنوان امری واقعی، بلکه به عنوان الزامات و خواسته‌هایی که باید واقعی شوند. از آنجائی که ارزش‌ها فراتر از آن چه هست هستند، واقعیت آن‌ها را فقط می‌توان ناشی از موجودی دانست که قادر است از آن چه هست فراتر رفته و آن چه نیست را مطرح کند. چنین موجودی البته واقعیت انسانی است و ارزش‌ها دقیقاً همان چیزی است که هر انسانی نسبت به آن چیزی که هست پیشی می‌گیرد یا فراتر می‌رود (Ibid, 2013: 199).

با توجه به موضع سارتر در باب ماهیت ارزش در این جا لازم است دقیقاً مشخص نماییم که مرادمان از ارزش‌ها چه نوع ارزشی است. از این رو لازم است تا به انواع ارزش‌ها اشاره کنیم و بعد به بررسی این پرسش پردازیم که آیا ارزش تأثیری بر صدور حکم اخلاقی در باب اعمال آدمی دارد یا خیر؟

۴. انواع ارزش

در یک دسته بندی کلی ارزش‌ها را به ارزش‌های ذاتی یا درونی (وجودی) و ارزش‌های ابزاری یا اخلاقی تقسیم می‌کنند. فلاسفه برای چنین ارزش‌هایی از اصطلاحات گوناگونی استفاده می‌کنند. بسیاری از فیلسوفان ارزش ذاتی را برای انواع احکام و قضاوت‌های اخلاقی حیاتی می‌دانند. برای مثال، بر اساس تئوری‌های موجود در نتیجه‌گرایی، درست یا نادرست بودن یک عمل اخلاقاً به این بستگی دارد که آیا پیامدهای آن عمل، ذاتاً بهتر از هر عمل دیگری است که می‌توان در آن شرایط انجام داد. بسیاری از نظریه‌های دیگر نیز بر این باور هستند که، که درستی یا نادرستی عملی، تا حدودی با ارزش ذاتی پیامدهای اعمالی که فرد می‌تواند انجام دهد، مرتبط است. این نوع از ارزش‌ها و قضاوت اخلاقی از زمان طلوع فلسفه غرب در یونان باستان موضوع بحث بسیاری از فلاسفه بوده است. خود یونانی‌ها به طور خاص، به پرسش‌هایی در باب خیر و شر، فضیلت و رذیلت توجه داشتند، چنان که می‌توان مفهوم ارزش ذاتی را از آن زمان در نوشته‌های آن‌ها و در نوشته‌های فیلسوفان اخلاق یافت. علی‌رغم این واقعیت، و به طرز شگفت‌انگیزی، در حدود یکصد سال گذشته نیز این مفهوم خود موضوع بررسی مداوم بوده است (Zimmerman, 2019: 1).

در حقیقت فلاسفه و به طور خاص فلاسفه اخلاق، اغلب ما را ملزم به ترویج ارزش‌ها می‌کنند، هر چند که چنین امری ممکن است متضمن تعهداتی برای ترویج تمامی انواع ارزش‌ها باشد اما تنها تا جائی که این تعهد در خدمت حصول و ارتقای ارزش غایی یا نهایی در اخلاق باشد،

اهمیت دارد (Dorsey, n.d: 2). حال پرسش این است که، ماهیت هر یک از این ارزش‌ها چیست؟ و کدام یک از این ارزش‌ها بر سایر ارزش‌ها ارجحیت دارد؟

• **ارزش ذاتی یا وجودی:** این که ارزش ذاتی چیست اساسی‌تر از سؤال «چه چیزی ارزش ذاتی دارد؟» است. از نظر تاریخی به نظر می‌رسد فلاسفه به طور معکوسی به این دو پرسش پرداخته‌اند. برای مدت طولانی فیلسوفان فکر می‌کردند که مفهوم ارزش ذاتی به اندازه کافی روشن است و نیازی به تحلیل دقیق آن نیست، لذا همین امر به آن‌ها این امکان را داد تا مستقیماً به سراغ این سؤال بروند که چه چیزی ارزش ذاتی دارد. به طور سنتی هنگامی که بحث از ارزش ذاتی می‌شود، تصور غالب این است که ارزش ذاتی در قلب اخلاق نهفته است. در حقیقت مراد از ارزش ذاتی این است که آن چیز «فی نفسه» یا «به خاطر خود» یا «در حق خود» ارزشمند یا به تعبیری دارای ارزش است (Zimmerman, 2019:1-3) لذا ارزش ذاتی، همان ارزشی است که، یک موجودیت به خودی خود، برای آن چه که هست، دارد (Sandler, 2012: 2).

• **ارزش ابزاری یا اخلاقی:** نوع متضاد و نقطه مقابل ارزش ذاتی، ارزش ابزاری است. ارزش ابزاری، ارزشی است که چیزی به عنوان وسیله یا ابزاری برای رسیدن به هدفی مطلوب استفاده می‌شود، لذا از این جهت ارزشمند تلقی می‌شود. چنین ارزشی همیشه مشتق از مقدار چیز دیگری است و مشروط بوده و بر اساس تغییر در مطلوبیت هدفی که ارزش ابزاری به عنوان وسیله‌ای برای حصول آن استفاده می‌گردد، آن نیز دچار نوسان می‌شود. یعنی اگر ابزاری کارآمدتر جایگزین آن شود، آن گاه در خود آن ارزش ابزاری نیز تغییر حاصل می‌گردد. به عنوان مثال، چوب ماهیگیری فقط در صورتی که شخصی بخواهد ماهی بگیرد، ارزش ابزاری دارد. اما ممکن است ارزش آن دستخوش تغییر نیز گردد و مثلاً ارزش اش تقلیل یابد، اگر شخصی به تور ماهیگیری بسیار مؤثری که نوعی دیگر از ابزار ماهیگیری است، دسترسی پیدا کند (Ibid, 2012: 2).

در حقیقت آن چه که اغلب در استدلال‌های اخلاقی در مرکز توجه قرار می‌گیرد، ارزش‌های ذاتی است که دلیل محکمی برای استدلال در مورد چگونگی زندگی و عمل ما که مربوط به حوزه اخلاقیات است، فراهم می‌کند. در مقابل، ادعای این که چیزی دارای ارزش ابزاری یا اخلاقی است به معنای در

درجه دوم بودن آن تلقی می‌شود، زیرا ارزش اخلاقی به خودی خود محلی از اعراب نداشته، و فقط در یک رابطه علی با چیزی که ارزش ذاتی یا نهایی دارد، ارزش دارد (Baard, 2019: 184-185).

در واقع سارتر نیز با مطرح کردن خلق ارزش‌های اخلاقی توسط انسان برای حصول معنا در زندگی، بر همین موضع استدلال می‌کند و می‌گوید، با انتخاب ماست که ارزش‌های ابزاری در جهان ایجاد می‌شوند، لذا به خودی خود محلی از اعراب ندارند. هیچ قاعده‌ای از اخلاق نمی‌تواند به شما نشان دهد که چه کاری باید انجام دهید یا ندهید و به عبارتی هیچ نشانه‌ای در این دنیا تضمین‌کننده خیر و شر یا خوبی و بدی اعمال ما نیست. در حقیقت اخلاقیات یا به تعبیری اصطلاحات اخلاقی همچون، آزادی، خیر، تصمیم‌گیری، مسئولیت و... همه به نوعی ارزش‌های اخلاقی و اصطلاحات کلی هستند که به وسیله آن‌ها خودمان را توصیف می‌کنیم. همچنین این اصطلاحات، خود به نوعی توصیف‌کننده ارزش انسانیت به طور کلی هستند. پس سارتر بر این باور است که، انتخاب‌هایی که ما انجام می‌دهیم همگی نماینده‌ای هستند که تصویری ارزشمندانانه از انسان به عنوان یک کل ارائه می‌دهند لذا چنین اصطلاحاتی به معنای ارزشمند دانستن دیدگاه خاصی از انسانیت است (sartre, 2012, 1-3).

۵. استیلاي ارزش ذاتي بر ارزش ابزاري يا اخلاقي با تكيه بر «آزادي»

با نگاهی به آراء سارتر می‌توان از طریق مولفه «آزادی» که تنها منشاء ارزش‌ها تلقی می‌شود به نسبت میان ارزش ذاتی و ابزاری پی برد. از نظر وی آزادی تنها مؤلفه برای ارزشمندی است، یعنی وی آزادی را تنها ارزش بالذات و واقعی قلمداد می‌کند و می‌گوید، این آزادی است که بنیان تمامی ارزش‌ها است، زیرا آدمی وانهاده شده و در درون و بیرون از خود هیچ نقطه اتکائی ندارد و به همین دلیل در طول حیات خویش با توسل به آزادی اش باید به پیش رود. سارتر با کنار زدن و انکار تمامی ارزش‌ها به آزادی می‌رسد و آن را با سایر ارزش‌ها ناسازگار می‌داند چراکه در نظر او آزادی تنها ارزش ذاتی است که سایر ارزش‌ها را خلق می‌نماید، چنان چه می‌گوید، ارزش‌ها به وسیله اختیار و انتخاب آدمی حاصل می‌شوند، لذا از این جهت با انتخاب ماست که امری ارزشمند می‌گردد. بنابراین چیزی به نام خیر یا خوب و بد ذاتی وجود ندارد (کتابی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۶۱).

در واقع به اعتقاد سارتر انسان هنگامی که با آزادی و اراده خویش ارزش‌های خود را خلق می‌کند، آن گاه به موجودی برای خود تبدیل می‌شود که در وجودی اصیل و خالی از تأثیرات جامعه و خدا زندگی می‌کند. با توجه به این مفهوم از آزادی است که، اخلاق ممکن می‌شود، زیرا انسان نمی‌تواند فقط انتخاب کند اما مسئول انتخابی که می‌کند، نباشد بلکه برعکس وقتی دست به انتخاب زد، آن گاه اخلاقیات و سایر ارزش‌ها ایجاد می‌گردد و در برابر تک تک آن‌ها مسئولیت خواهد داشت (Oyeshile, 2004: 122).

بنابراین آن چه که می‌توان از سخنان سارتر دریافت این است که، به اعتقاد وی آزادی تنها ارزش ذاتی است که سایر ارزش‌ها یعنی ارزش‌های اخلاقی یا ابزاری را خلق کرده و به آن‌ها معنا می‌بخشد، لذا از این جهت است که بر سایر ارزش‌ها ارجحیت و برتری دارد. با توجه به چنین مطلبی پرسش اینجاست که اولاً اگر آزادی تنها ارزش ذاتی است، می‌توان گفت که این مفهوم خیر اخلاقی را نیز پوشش می‌دهد یعنی آزادی، خیر اخلاقی را ایجاد می‌کند؟ و ثانیاً اگر آزادی به اعتقاد سارتر چنین جایگاهی دارد، آن گاه تکلیف وجود و واقعیت چه می‌شود به عبارتی نسبت میان آزادی و واقعیت چگونه تعلیل می‌گردد؟

۱-۵. نسبت خیر اخلاقی و آزادی

بحث را با این پرسش آغاز می‌کنیم که، آیا آزادی مفهوم خیر اخلاقی را می‌آفریند یا این که این دو مفهوم با یکدیگر مساوقت دارند؟ ارتباط آن‌ها با یکدیگر چگونه است؟ در حقیقت در آراء سارتر به تکرار می‌بینیم که او با تأکید بر آزادی و پیوند آن با آگاهی در ادراک ما از جهان، کمکی منحصر به فرد به اندیشه‌های فلسفی مان می‌کند، زیرا چنین موضعی او را قادر می‌سازد تا مهم‌ترین اصل اخلاقی خود را پیش ببرد، اصلی که می‌گوید: برای زندگی «اصیل»، باید از آزادی خود در انتخاب آگاه باشیم و به تأثیری که انتخاب ما بر همه انسان‌ها خواهد گذاشت، توجه داشته باشیم. زیرا آزادی ما کاملاً به آزادی دیگران بستگی دارد و آزادی دیگران به آزادی ما بستگی دارد. در عین حال که من آزادی خودم را می‌خواهم، بایستی دیگران هم آزادی داشته باشند. تنها زمانی می‌توانم آزادی را هدف خود قرار دهم که هدف دیگران را نیز هدفم بدانم. چرا که تنها از طریق تعهد کامل به

انتخاب خویش و حس مسئولیت و نیز آگاهی به آن و از طریق تلاش مستمر برای رسیدن به یک هدف است که، به «خیر و رستگاری» می‌رسم (Sartre (b), 1965: 8,58).

به واقع هنگامی که بحث از خیر می‌شود اغلب انسان‌ها علی‌الخصوص دین‌داران، چه در اخلاق و چه در سایر حوزه‌های فکری، آن را با سرچشمه همه هستی و ارزش‌ها می‌شناسند. افلاطون فکر می‌کرد که خیر، رازی متعالی و غیرقابل تعریف، سرچشمه همه هستی و ارزش‌ها است. پیرو افلاطون، فیلسوف کمبریج، جورج ادوارد مور، الگوی افلاطونی را اصلاح کرد و آن بُعد متعالی را حذف کرد. او فکر می‌کرد که خیر یک ویژگی غیرطبیعی و غیرقابل تعریف است. این منبع همه واقعیت‌ها نبود، فقط اخلاق و واقعیت زیبایی شناختی را شامل می‌شد. از سوی دیگر، جرمی بنتام، ویلیام جیمز و ریچارد تیلور نیز وجود امر مرموز یا متعالی در باب خیر را انکار کردند. به باور آن‌ها خیر یک ویژگی طبیعی و قابل تعریف است. یعنی وصفی که به لذت اشاره دارد، لذتی که در هنگام ارضای درونی احساس می‌کنیم (Pojman, 2000: 18).

در مقابل چنین تفکراتی سارتر فیلسوف آگزیستانسیالیستی می‌گوید، سؤال اساسی این است که آیا می‌توان گفت فلان امر خیر است و فلان امر دیگر، خیر نیست؟ به عبارتی دیگر آیا می‌توان گزاره‌های اخلاقی را مستقیماً از نظر صدق و کذب ارزیابی کرد تا مصداق خیر اخلاقی واقع شوند؟ مثلاً گفت که، «x (از نظر اخلاقی) خوب است، بنابراین برچسب خیریت بر آن زد و گفت: x خیر است»؟ در واقع اگر بگوییم بله، آن گاه می‌توان اقرار کرد که چنین اموری، گزاره‌هایی درباره جهان هستند، یعنی این احتمال وجود دارد که جهان خود نیز دارای اوصافی اخلاقی همچون خیریت به علاوه کیفیات دیگری باشد یا حداقل آن اصطلاحات اخلاقی را می‌توان به طور کامل با مجموعه‌هایی از توصیف‌های غیرقابل اعتراض تعریف کرد. از این رو می‌توان گفت چیزی وجود دارد که می‌توان آن را معرفت خلاتی نامید (Arthur C, 1991: 122).

چنین معرفت اخلاقی ریشه در انسان‌شناسی و نگاه اومانستی سارتر دارد، یعنی او با توسل به انسان‌شناسی و نگاه اومانستی که دارد، معتقد است که حتی سرچشمه خیر نیز خود انسان است. به عبارتی دیگر با طلوع انسان در جهان است که خیر، سکوت کردن، بچه دار شدن و موارد بسیار دیگری حاصل می‌شود.

البته در این جا هم پای انتخاب و آزادی انسان در میان است، یعنی آدمی همواره در عمل خود بین دو احتمال در حال انتخاب است و وقتی دست به انتخاب زد آن هنگام است که ارزشی همچون خیر اخلاقی حاصل می‌شود، زیرا در پس انتخاب اش به دنبال غایتی مطلوب است که وقتی آن غایت حاصل گشت، برای اش ارزشی به نام خیر نیز حاصل می‌گردد (Sartre, 1995: 28).

این خط کلی استدلال سارتر در واقع بیان گر این امر است که، صرف باور به خیریت کافی نیست، زیرا صرف باور داشتن یعنی پذیرش اینکه، x درست به همان شکلی که من معتقد هستم x است، خیر است، درحالی که ما در اخلاق چیزی بیش از داشتن نگرش لازم داریم. به عبارتی در اخلاق، باور همراه با عمل معنادار است. زیرا اگر صرف باور برای خیریت امری کافی بود، پس چرا انسان‌ها برای آن چه که معتقدند خیر است، می‌جنگند؟ در صورتی که تنها چیزی که معتقد بودند، این بود که خیریت فقط در باورها و نگرش‌ها است؟ بالاخره چه چیزی برای زندگی مهم تر از دنبال کردن ارزش هاست؟ لذا بدین خاطر است که سارتر معتقد است، ارزش‌ها پایه و اساس می‌طلبند و جز آزادی، هیچ پایه و اساسی برای آن‌ها وجود ندارد (Arthur C, 1991: 126).

۲-۵. نسبت واقعیت و آزادی

ادعای سارتر مبنی بر این که ما محکوم به آزادی هستیم، در واقع دلالت بر این دارد که ما مجبوریم از میان تمامی گزینه‌های موجود در فرآیند حیات و واقعیت هستی، یکی را انتخاب کنیم، با چنین کاری درحقیقت ما حتی برای انتخاب‌های واقعی خود هم محدودیت‌هایی را اعمال می‌کنیم و به یک معنا محدودیت‌های انتخاب مان را نیز رعایت می‌کنیم. در نتیجه سارتر آزادی را برحسب واقعیت‌های موجود تعریف می‌کند. به واقع هنگامی که بحث از نسبت میان واقعیت و آزادی می‌شود، اساساً این نسبت به دنبال تبیین این موضوع است که بگویید، فرد نمی‌تواند در انتخاب آزاد نباشد، زیرا انسان محکوم به آزادی است. آزادی در قبال چه چیزهایی؟ آزادی در ارتباط با اشیاء، پدیده و انسان‌ها، جهان و موقعیات خاص و همه و همه، هر آن چه که واقعیتی در هستی دارد. در این مفهوم گسترده، واقعیت به این معناست که فرد نمی‌تواند در آن آزاد نباشد (Olivier, 2018: 4-5).

بنابراین، واقعیت برحسب آن چه سارتر آن را «وضعیت یا موقعیت» می‌نامد، آشکار می‌شود. او آن چه را که از یک موقعیت درک می‌کند با استفاده از مثال چنین توضیح می‌دهد، می‌گوید، صخره یا کوهی را در نظر بگیرید، یک کوهنورد آزاد است که از آن صعود کند، اما این بستگی به محدودیت‌هایش در انتخاب خویش دارد. شخص آزاد است که از آن کوه بالا برود یا فقط از دور آن را نگاه کند. بسته به انتخاب فرد است که چه کاری انجام دهد. در حقیقت صخره و کوه محدودیت‌های خاصی را به ما نشان می‌دهد، یعنی نشان می‌دهد چگونه آزادی فرد به شرایط بستگی دارد. من به دلیل انتخابی که می‌کنم، شرایطی پیش می‌آید که همه چیز مرا محدود می‌کند و حد و حدودم را به من نشان می‌دهد، اما از درون همین حد و حدود است که به آزادی خودم پی می‌برم. یعنی تا وقتی من محدودیت‌ها را از طریق واقعیات درونی یا بیرونی درک نکنم، پی به آزادی خودم نمی‌برم (Ibid, 2018: 5). در واقع از نظر سارتر رابطه میان واقعیت با آزادی رابطه‌ای دو سویه است زیرا به گفته وی آزادی فقط در یک موقعیت وجود دارد، و موقعیت نیز تنها از طریق آزادی حاصل می‌گردد. از این رو است که وی نتیجه می‌گیرد، واقعیت انسانی موانع و محدودیت‌های زیادی دارد که توسط من انسان ایجاد نشده است، بلکه تنها از طریق انتخاب آزادانه که واقعیت انسانی است معنا یافته‌اند (Sartre, 1956: 511-512).

۶. ارزش به عنوان مؤلفه تأثیرگذاری

در حقیقت پدیدارشناسی ارزش که سارتر مطرح می‌نماید، پیوند وثیقی با میزان تأثیرگذاری آن دارد. سارتر با بیان کردن دو ویژگی عمده در خصوص پدیدارشناسی ارزش، از میزان تأثیرگذاری آن پرده برمی‌دارد.

- اولین ویژگی ارزش، عینیت تجربه شده آن‌هاست. در این جا سارتر بر مشاهدات پدیدارشناختی تأکید کرده و می‌گوید، ارزش‌ها به عنوان حس‌های درونی که در جهان نمایان می‌شوند، تجربه نمی‌شوند، بلکه بیشتر به عنوان ویژگی‌های اشیا تجربه می‌شوند. چنین ادعایی بیان گر این نیست که ارزش‌ها ارکان اساسی جهان هستند. این ادعای سارتر صرفاً به دیدگاه تجربی سوژه (فاعل شناسا) مرتبط است. آن چه که از شواهد بر می‌آید این است که برای درک مفهوم عینیت سارتر، می‌توان آن را مشابه عینیت

کیفیات ثانویه (زیرا کیفیات ثانویه همچون اصوات یا لون صرفاً برای آدمی حاصل می‌شوند و چون ارزش‌ها نیز این گونه هستند از این حیث شبیه کیفیات ثانویه اند) در نظر گرفت. در حقیقت این نوع عینیت همان چیزی است که ما آن را «عینیت پدیداری» می‌دانیم، یعنی یک ویژگی زمانی که ادراک کننده آن را تجربه می‌کند، به عبارت دیگر، ارزشی که تجربه می‌کنیم، این تجربه چیزی نیست که با یک تجربه خاص دیگر از بین برود (Vanello, 2019: 7).

در این بخش لازم است برای تفتیح بهتر مطلب درباب مسئله عینیت ارزش‌ها قدری بیشتر سخن بگوییم. همان طور که می‌دانیم هنگامی که وارد حوزه اخلاق می‌شویم و می‌خواهیم درباب مباحث اخلاقی سخن بگوییم به طور متداول این مباحث در سه دسته کلی قرار می‌گیرند: الف) فرا اخلاق؛ ب) اخلاق هنجاری؛ ج) اخلاق توصیفی. از میان این سه دسته در حقیقت مهم ترین مباحث اخلاق یعنی تحلیل گزاره‌های اخلاقی، معرفت‌شناسی و نیز معناشناسی مفاهیم اخلاقی، در بخش اول، یعنی فرا اخلاق قرار دارند. در این بین بحث از عینیت و صدق و کذب ارزش‌های اخلاقی در حوزه معرفت‌شناسی اخلاقی جای می‌گیرد (زمانی و تقیان ورزنه، ۱۳۹۴: ۹۸).

در حقیقت عینیت اخلاقی عبارت است از این که، محکمی معمول گزاره‌های اخلاقی (همچون، خیر و شر یا خوب و بد) خواص و اوصاف واقعی اشیاء هستند که در این جا در خصوص اوصاف یا خواص اشیاء چند حالت متصور است: اولاً یا این خواص اخلاقی، اوصافی مجزای از سایر ویژگی‌های دیگر شیء است، ثانیاً یا این که خواص اخلاقی متمایز از سایر اوصاف نیستند بلکه عین همان اوصاف اولیه و عادی هستند. ثالثاً و در نهایت این که، تئوری وجود دارد مبنی بر این که، این اوصاف اخلاقی شبیه کیفیات ثانویه هستند مطابق آن چه که لاک بدان اعتقاد داشت. براساس چنین تئوری (دسته سوم) کیفیات ثانویه همان توانائی یا استعداد و پتانسیلی در اشیاء هستند برای این که آثاری را در آگاهی و ادراک کنش‌گر یا به تعبیری فاعل شناسا و مشاهده‌گر ایجاد کنند (ریچلز و احمدی، ۱۳۸۳: ۱۴۸) برای مثال، لون یک کیفی ثانوی است که بر یک جعبه که دارای خواصی مثل شکل و جرم است، زده می‌شود. این شیء فیزیکی (جعبه) که با تمام آثارش مستقل از وجود مشاهده‌گر است، حتی اگر هیچ مدرکی در عالم نبود هم دارای همین شکل و جرم بود. آن چه که مبهم است این است که، این مسئله آیا در مورد رنگ هم

موضوعیت دارد؟ پاسخ خیر است، زیرا این رنگ همچون هر رنگ دیگری، آن رنگ واقعی جعبه نیست، بلکه صرفاً نوعی پتانسیل برای آن در یک شرایط معینی است تا نوعی تجربه دیداری برای مشاهده‌گر حاصل گردد. بنابراین این که گفته می‌شود اوصاف و خواص اخلاقی شبیه کیفیات ثانویه اند، مراد همین موضوع است زیرا خواص اخلاقی می‌توانند پتانسیلی باشند جهت خلق عواطف یا باور و نگرش‌های خاصی در انسان (همان، ۱۳۸۳: ۱۴۹).

- دومین ویژگی اساسی پدیدارشناسی ارزشی که توسط سارتر بر آن تأکید شده است، این است که، ارزش‌ها همان تمایلات و خواسته‌های درونی‌اند که مبنای حیاتی، ضروری و یا پتانسیل و قوه‌ای هستند که باید محقق شوند. سارتر، همچون شلر استدلال می‌کند که چگونه ارزش‌ها را می‌توان هم به‌عنوان ویژگی عینی اشیا و هم به‌عنوان اعمال درونی یا به تعبیری خواسته‌ها و تمایلاتی که به طور بالقوه موجب تحریک انسان می‌شوند (Elpidorous, n.d: 13).

و ی جهت تنقیح بهتر مطلب، مثال تحسین را می‌زند و می‌گوید: هنگامی که انسان کار نیکی انجام می‌دهد، نخست در درونش یک تمایل یا به اصطلاح انگیزشی رخ داده است، البته این تمایل نیز به اعتقاد سارتر با انتخاب خود انسان اتفاق می‌افتد، در این معنا انگیزه‌ای از پیش در درون او وجود نداشته، در گام بعدی آدمی نسبت به چنین تمایل و خواسته درونی آگاهی اولیه یافته و به تعبیری از چنین آگاهی متأثر شده است و در نهایت همین امر منجر به تحریک او شده و به واسطه آزادی که داشته دست به عمل خیر زده است و به سبب آن از سوی دیگری یا حتی از جانب خود تحسین می‌شود و ارزشی مثبت یعنی حس بزرگی یا عظمت می‌کند. این تحسین و احساس رضایت درونی، نوعی از حالات عاطفی-احساسی و یا به عبارتی نوعی تجربه عاطفی است که برای انسان، ارزش مثبتی به نام عظمت را به دنبال دارد. چنین ارزیابی از حالات عاطفی از نظر سارتر ناشی از نوعی تأثیرپذیری آگاهانه است که این تأثیرپذیری ممکن است از پدیده‌ها، رویدادها و موقعیات واقعی یا ممکن حاصل شود. در حقیقت سارتر می‌خواهد بگوید که ارزش مثبتی که به این فرد داده شده است تحت عنوان «عظمت»، از طریق نوعی تجربه عاطفی یعنی تحسین در برابر انجام کار نیک حاصل شده است. بنابراین عاطفه که خود امری درونی و جزء اعمال جانحی انسان محسوب می‌شود،

با نوعی از پدیدارشناسی عاطفی مشخص می‌گردد و در واقع آن عمل ارزشیابی که دخیل در تأثیرپذیری آگاهانه است، ارزیابی عاطفی-احساسی است که از یک باور ارزشی صرف متمایز است (Vanello, 2019: 8-9).

در چنین تلقی که سارتر از یک سو تجربه‌ای درونی را معرفی می‌کند (علی‌الخصوص تجربه درونی که وابسته به خلق و خوی انسانی است) و از سوی دیگر بر شناختی تجربه‌گرایانه براساس مشاهده و مطالعه تجربی انسان‌ها تأکید می‌ورزد (Humphreys, 2018: 76).

بنابراین می‌توان به چنین نتیجه‌گیری دست یافت که، هنگامی می‌توان از میزان تأثیرگذاری ارزش‌ها سخن گفت که اولاً آدمی به واسطه انتخاب ارزشی درونی، که توسط عمل اش حاصل گشته، تحریک گردد تا از قبَلِ چنین محرکی بتواند تجربه‌ای را از سر بگذراند. ثانیاً، از سخنان سارتر چنین برمی‌آید که حتی تجربه درونی که برای انسان حاصل می‌گردد در حقیقت از نوعی آگاهی اولیه برخوردار بوده که این آگاهی به انتخاب خود انسان حاصل آمده است که در نهایت منجر به حصول تجربه‌ای عاطفی گشته است. در واقع ارزش‌ها در این جا واسطه تأثیرپذیری برای عمل قرار گرفته‌اند، چراکه کنش گر یا فاعل اخلاقی قطعاً مادام که ارزشی در درونش حاصل نگردد و با انتخاب و آزادی خود دست به انجام فعلی (خواه جوارحی و خواه جوانحی) نزند، تأثیرگذاری حاصل نگشته و قطعاً تجربه‌ای صورت نمی‌گیرد تا ارزشی اخلاقی بدان تعلق گیرد.

۷. نسبت ارزش و عمل

در نگرش سارتری مفهوم عمل یا کنش چه اخلاقی باشد و چه غیراخلاقی، حاوی مفاهیم فرعی متعددی است که باید آن‌ها را در یک سلسله مراتب سازماندهی و مرتب کنیم، زیرا عمل در این تلقی به معنای تغییر شکل جهان است. همان‌طور که می‌دانیم برای ساماندهی و ایجاد یک مجموعه سازمان‌یافته، تک تک اجزاء یک مجموعه نیز دخیل هستند، به گونه‌ای که یک تغییر جزئی روی یکی از اجزاء، منجر به ایجاد تغییر در کل مجموعه است. لذا انسان که خود جزئی از عالم هستی است به محض انجام یک عمل هر چند جزئی منجر به تغییراتی در کل هستی می‌شود. آن چه که در این جا مهم است در واقع ارزش درونی آن عمل انسانی است که منجر به ایجاد تغییرات در اجزاء

و نیز در کل مجموعه است. بنابراین در وهله اول برای حصول عمل، برابر کردن نتیجه با نیت که یک امر درونی است و حامل ارزش است، ضروری است زیرا از قبیل چنین تلازم و برابری است که می‌توانیم از عمل صحبت کنیم. به عبارتی چنین امری ثابت می‌کند که فعل الزاماً مستلزم تشخیص یک امر درونی به نام «میل» است. (Sartre, 1956: 433).

سارتر می‌گوید من درگیر دنیایی از ارزش‌ها هستم، ارزشی که وجودش را از ضرورت‌اش می‌گیرد و نه ضرورت‌اش را از وجودش، این ارزش‌ها مطالبات، خواسته‌ها و تمایلات درونی بشر هستند که درک آن‌ها به واسطه آزادی من، در وجود من حاصل می‌شود، بنابراین یک پدیده ثانویه و با واسطه‌اند و در این دنیایی که خودم را درگیر می‌کنم، اعمالم باعث می‌شود ارزش‌ها مانند کبک خود را نشان دهند. از همین جا مشخص می‌گردد که رابطه ارزش و اعمال یک رابطه دو سویه است. مثلاً افرادی که خود را «شهروندان محترم» می‌نامند، در نتیجه تأمل در ارزش‌های اخلاقی قابل احترام نمی‌شوند، بلکه از لحظه ظهور در جهان آن هنگام که در یک الگوی رفتاری قرار می‌گیرند و اعمالی را انجام می‌دهند، معنای احترام برای آن‌ها قابل درک می‌شود و در این صورت است که محترم بودن موجودیت پیدا می‌کند. سارتر همچنین اذعان می‌کند، ارزش‌ها در مسیر حیات آدمی به عنوان هزاران خواسته واقعی کوچک کاشته می‌شوند، مانند نشانه‌هایی که راه را نشان می‌دهند (ibid, 1956: 38). لذا از این حیث اهمیت دارند.

۸. منشأ تعیین ارزش‌های اخلاقی

تصور سارتر از ارزش‌ها با یک مؤلفه اساسی در تلقی ایشان از انسان گره خورده است. این مؤلفه چیزی نیست جز آزادی و اختیار در آدمی. به اعتقاد سارتر، آزادی یگانه مؤلفه خلق ارزش‌هاست و به یک معنا منشأ و مبنای همه اصول ارزشمدارانه و اخلاقی در انسان است. همان‌گونه که ایشان در کتاب هستی و نیستی خود انسان را فاعلی اخلاقی قلمداد کرده که آزادی‌اش در ساختن قانون اخلاقی برای صدور احکام اخلاقی درباب تمامی رفتارهای درونی و بیرونی، دخیل است (Wilcocks, 1988: 30-31).

لذا مفهوم آزادی جایگاه مهمی در فلسفه سارتر و اومانسیم اگزیستانسیالیستی او دارد. او بیان می‌کند که انسان محکوم به آزادی است. انسان آزاد به دنیا می‌آید، زیرا معتقد است که وجود ما کاملاً آزاد است و توسعه زندگی ما در آزادی کامل رخ می‌دهد (Rajakhowa, 2018: 875).

سارتر در حقیقت بر این باور است که آدمی هیچ‌گونه اصول اخلاقی از پیش تعیین شده‌ای ندارد، زیرا در غیر این صورت آزادی اش زیر سؤال خواهد رفت. انسان با اختیاری که دارد دست به خلق ارزش‌ها می‌زند، آن هم ارزش‌های خیر و خوب زیرا ما همواره به دنبال انتخاب چیزی هستیم که برای ما کمال و خیریتی به دنبال داشته باشد. آزادی برای سارتر به معنای آزاد بودن در انجام کاری نیست. بلکه هنگامی که می‌گوید «شما آزاد هستید» زیرا همیشه یک انتخاب دارید، «پس انتخاب کنید»، در حقیقت مرادش این است که، آزادی مفهوم تجربی و عمومی که توسط شرایط تاریخی، سیاسی و اخلاقی ایجاد شده است، یعنی «توانایی دستیابی به اهداف انتخاب شده» نیست، بلکه معنایی کاملاً تخصصی و فلسفی است یعنی «خودمختاری در انتخاب» به عبارتی «آن چه خواهان آنم». البته این بدان معنا نیست که بگوییم سارتر «مفهوم تجربی و عمومی آزادی» را کنار می‌نهد، بلکه وی معتقد است، نخست بایستی درک درستی از «مفهوم تخصصی و فلسفی آزادی» داشته باشیم تا بعد بتوانیم آن را در سایر حوزه‌ها بکار ببریم (Manzi, 2013: 3).

۹. صدور احکام اخلاقی

بعد از این که نسبت میان عمل و ارزش‌ها و نیز منشأ حصول ارزش‌ها مشخص گردید، حال پرسش این است که، هنگامی که عملی از فردی سر زد، این عمل که در پس خود ارزشی درونی دارد، چگونه بر آن حکمی اخلاقی می‌شود؟ مثلاً گفته می‌شود آن عمل به لحاظ اخلاقی خیر است یا برعکس.

در تلقی رایج هنگامی که بحث از صدور حکم اخلاقی می‌شود، اصولاً مبنا بر این است که حکم برای یک رویداد ذهنی استفاده می‌شود یعنی برای یک تصمیم‌گیری مناسب که فرد بعد از تحلیل دقیق یک رویداد یا موضوع آن را اتخاذ می‌کند. این تصمیم‌گیری یا به عبارتی صدور حکم، یا صرفاً در ذهن فرد می‌ماند (باور) و یا فرد آن را بیان (عمل) می‌نماید. چنین تصمیم‌گیری چه ذهنی باشد و چه قابل بیان، در حقیقت بدان حکم اخلاقی می‌گویند. البته ناگفته نماند که شخص هنگام تصمیم‌گیری ذهنی و عملی

آن وجه درستی عمل مدنظرش است، از این جهت است که آن را اخلاقی می‌نامند، چون آن حکم دربردارنده خیر یا درستی فعل است و یا اجتناب از امر نامطلوب. هنگامی که فرد می‌گوید فلان کار به لحاظ اخلاقی خیر یا درست است یا برعکس اجتناب از آن درست است، در حقیقت مرادش این است که، اولاً باور دارد آن فعل آن گونه است و ثانیاً چنین باوری نشان از حیثیت شناختی آن حکم دارد. لذا می‌توان حکم و باور را معادل هم و به یک معنا در نظر گرفت. اما گاهی نیز برخی معتقد می‌شوند که، احکام اخلاقی صرفاً جنبه انگیزشی دارند و چون بیان‌گر نگرش‌های هر فردی هستند لذا باور تلقی نمی‌شوند و معادل باور نیستند (شریفیان، ۱۳۹۴: ۱۰). در این جا بیان توضیح مطلبی ضروری است و آن این که، هنگامی که بحث از انگیزش، باور و ارزش‌ها می‌شود و اصولاً چنین مؤلفه‌هایی اموری درونی تلقی می‌شوند، مراد امور درونی که صرفاً تکیه بر منافع فردی یا به تعبیری خودمحوری و خودپرستی دارد، نیست، بلکه دقیقاً برعکس این موضوع صدق می‌کند، زیرا فقدان انگیزه‌های نفسانی است که یک عمل را به خودی خود اخلاقی می‌کند، یعنی حذف انگیزه‌های خود محوری، منجر می‌شود تا اخلاق شروع به رشد نماید (7: Heinrichs & Oser & Lovat, 2013).

در واقع در فرآیند صدور احکام اخلاقی نظیر خیر اخلاقی، بایستی میان چهار چیز تمایز نهاد: نخست احکام اخلاقی دوم، انگیزش اخلاقی سوم، بینش اخلاقی و چهارم، خود اخلاقی.

الف) خود اخلاقی:^۱ انسان با شخصیت اخلاقی شکل گرفته و شخصیت کاملاً رشد یافته وارد دنیا نمی‌شود. او با گرایش‌های غریزی خاصی که آن‌ها را به ارث برده است و تجاربی که در دنیا از سر می‌گذراند، شخصیت‌اش را شکل می‌دهد. از منظر اخلاقی، دغدغه اصلی انسان تبدیل خود اصلی یا موروثی‌اش به خود اخلاقی است. این کاری است که او هر روز به آن مشغول است. هر تجربه، هر پاسخی به محیط، چه در قالب کنشی متفکرانه و یا غیرمتفکرانه، اثری را بر خود اصلی می‌نهد. در حقیقت خود انسان در هر لحظه نتیجه انباشته شدن چنین تجربیات، باورها، افکار و اعمالی است و از قبیل چنین اموری ارزش‌گذاری‌هایی صورت می‌پذیرد که به تدریج خود اخلاقی آدمی را شکل می‌دهد (White, 1923: 94).

1. Moral self

ب) بینش یا حکمت اخلاقی:^۱ در حقیقت بینش اخلاقی سارتر در بردارنده گزارشی

هستی‌شناختی از معنای انسان بودن، و نسبت ادراک و آگاهی با خود هستی، و نیز آگاهی در خواسته‌های عملی زندگی است (Goldstrom, 2017:1).

درک و بینش اخلاقی از نظر سارتر در درجه اول درک چگونگی عمل است، یعنی بینش به شفاف بودن استراتژی‌ها و انگیزه‌های مان برای عمل کردن. به عبارتی دیگر «آگاه بودن از آن چه که در حال وقوع است» (Due, 2000: 63-64).

همان طور که گفتیم بینش اخلاقی سارتری وابسته به درک برخی از مؤلفه‌ها در نگاه هستی‌شناسانه اوست. یکی از این مؤلفه‌ها نسبت میان آگاهی و هستی است. در حقیقت اهمیت کشف ترابط میان این دو مؤلفه، کلید حل معمای تمامی مؤلفه‌های موجود در بینش اخلاقی وی است. در واقع برای کشف این نسبت بایستی از آموزه وجودی سارتر مطلع شویم. لذا نخست باید ما بین دو قلمرو هستی، یعنی هستی در خود و هستی برای خود تمایز قائل شویم. البته باید خاطر نشان کنیم که، هستی برای خود با عنصر ایده آلیستی و هستی در خود با عنصر واقع‌گرایانه در هستی مطابقت دارد. هستی برای خود، در ساده‌ترین معنای آن، همان آگاهی است. از نظر سارتر، حدس و گمان در ذهنیت آغاز می‌شود یا در معنای بهتر، به طور خاص، با Cogito دکارتی آغاز می‌شود، که به عنوان ریشه همه قضاوت‌ها و همه شناخت‌ها در نظر گرفته می‌شود. این «حقیقتی مطلق است که بر درک بی‌واسطه‌ای که آگاهی از خود دارد، بنا شده است، و به این ترتیب، مبنایی برای تمام حقایق معین دیگر است.» با این حال، سارتر اذعان می‌کند که یک اندیشه‌گریزی و نیز یک Cogito بازتابنده وجود دارد، که با بررسی Cogito غریزی، ممکن است به یک درک کلی از قطب دیگر هستی یعنی هستی در خود برسیم. علاوه بر این، Cogito غریزی مبنایی برای واقعیت آگاهی است. زیرا در جایی که اشاره‌ای به یک شیء وجود ندارد، هیچ آگاهی نمی‌تواند وجود داشته باشد. آگاهی به اندازه‌ای که «ظهور یا نمود» دارد وجود دارد، و مطلق بودن شعور، عبارت است از هویت ظهور و وجود آن. بنابراین، توسل سارتر به کوگیتوی غریزی، او را قادر می‌سازد تا از پس رفت نامتناهی «آگاهی

شناخته شده» بگریزد. زیرا «انطباق وجود و ظهور یا نمود نشان می‌دهد که کوگیتو پیش از تأمل مطلق در مرتبه وجود بوده و شرط معرفت و بینش است» (Natanson, 1951: 21-22).

پ) انگیزش اخلاقی:^۱ در زندگی روزمره ما با انبوهی از مسائل اخلاقی روبرو هستیم. هنگامی که در مورد خیر یا شر، خوب یا بد بودن اعمال و اندیشه‌های مان تصمیم‌گیری می‌کنیم، چنین تصمیم‌گیری یا به تعبیری احکام اخلاقی بر ما تأثیر می‌گذارند. در حقیقت در دل این احکام اخلاقی انگیزه‌ای درونی وجود دارد که معمولاً ما را تا حدی برمی‌انگیزد تا براساس آن‌ها عمل کنیم. به واقع انگیزه اخلاقی نمونه‌ای از یک پدیده کلی تر است، از این حیث به آن انگیزه هنجاری نیز گفته می‌شود، زیرا سایر قضاوت‌های هنجاری ما نیز معمولاً دارای نیروی محرک هستند. در واقع وقتی قضاوت هنجاری می‌کنیم و حکمی صادر می‌کنیم و می‌گوییم که چیزی برای ما خیر یا خوب است، دلیلی داریم که به شیوه‌ای خاص عمل می‌کنیم، این‌ها بیان‌گر این موضوع هستند که ما نیز تمایل داریم که حرکت کنیم (Rosati, 2016:1).

از این رو گفته می‌شود که هسته اصلی نظریه انگیزش سارتر در واقع تمایز نهادن میان دو چیز است: محرک و متحرک. در واقع درک این دو مفهوم ارتباط مستقیمی با ارزش‌های عاطفی، اعمال، انتخاب و تعهد و نیز آگاهی انسان دارد. سارتر برای تبیین این موضوع از تمایز میان محرک و متحرک آغاز می‌کند و می‌گوید؛ به طور کلی متحرک که به عنوان یک واقعیت ذهنی در نظر گرفته می‌شود، دربردارنده مجموعه‌ای از امیال، عواطف و احساسات است که او را به انجام یک عمل خاص ترغیب می‌کنند. به تعبیری دیگر آن‌ها حالت‌های روانی هستند که عامل در آن قرار دارد و یا به عنوان عامل و تحریک کننده عمل تصور می‌شوند. در مقابل، محرک‌ها همان کنش‌ها یا ویژگی‌های عینی یک موقعیت هستند که عامل یا متحرک آن را به گونه‌ای که نفعی داشته باشد به شیوه‌ای خاص به عمل درمی‌آورد (Vanello, 2019: 14).

البته وی استدلال می‌کند که وضعیت‌های واقعی امور به خودی خود و مستقلاً نمی‌توانند ارزش‌هایی را ایجاد کنند که مستلزم عمل باشد زیرا هیچ انگیزه‌ای قبل از عمل کشف نمی‌شود، بلکه توسط عمل شکل می‌گیرد (Wang, 2008: 14-15).

تمایز بین محرک و متحرک از نظر سارتر منعکس‌کننده همان تمایزی است که در فلسفه معاصر بین دلایل تبیینی (یا انگیزشی) و توجیهی (یا هنجاری) مطرح شده است. در حقیقت به اعتقاد سارتر ویژگی‌های برجسته یک موقعیت که دلیل عمل یک متحرک است، رابطه مستقیمی با هدف متحرک دارد. به عبارت دیگر پرسش این جاست که، آیا ویژگی‌های عینی یک موقعیت که به عنوان دلیلی برای عمل محسوب می‌شود، بستگی به هدفی دارد که عامل دنبال می‌کند؟ چنین ادعایی دقیقاً با مفهوم ارزش مرتبط است، ارزشی که از نظر سارتر با کنش‌های انسان و نیز با هدف و نیت موجود در پس چنین کنش‌هایی، ارتباط مستقیمی دارد. در نتیجه همین امر گواه این مطلب است که، این ویژگی‌های عینی یک موقعیت هستند که به‌عنوان ویژگی‌های دارای ارزش به حساب می‌آیند (Vanello, 2019: 14).

حال سؤالی که پیش می‌آید این است که، مطابق با چنین تفاسیری از سارتر پس منبع انگیزه یک عامل اخلاقی چیست؟ طبق نظریه انگیزش سارتر، در حقیقت آن چه عامل را برمی‌انگیزد تا به شیوه‌ای خاص عمل کند، درک عاطفی (غیر موقعیتی) از یک شی یا وضعیت امور است اما این که آیا ارزشی بر ما تأثیر می‌گذارد یا خیر، به این معنا که ما را به انجام دادن انگیزه می‌دهد، بستگی به تعهد ما نسبت به هدفی دارد که در پس اعمال مان نهفته است. مفهوم «وضعیت» دقیقاً به معنای درک این ایده سارتر است که از دیدگاه اول شخص و پدیدارشناختی محیط اطراف ما برای ما انگیزه ایجاد می‌کند، اما آن‌ها فقط تا آن جا می‌توانند این کار را انجام دهند که ما از تعهد به اهداف ذاتی (خود) و نیز اعمالی که انجام خواهیم داد، آگاه باشیم. از این رو سارتر می‌گوید که «وضعیت و انگیزه واقعاً یکی هستند» (Ibid, 2019: 22).

ج) احکام اخلاقی:^۱ در واقع می‌تواند به یک فعالیت، یک حالت، یک محتوا، یک ظرفیت یا یک فضیلت اشاره کند. به طور کلی حکم اخلاقی عبارت است از، اندیشیدن به این که آیا امری

ویژگی اخلاقی دارد یا خیر. آن موضوع یا امری که ارزیابی می‌شود ممکن است یک عمل، شخص، نهاد یا وضعیتی از امور باشد و این ویژگی ممکن است کلی (مانند خیر یا شر) یا خاص (مانند وفاداری یا بی‌عدالتی) باشد (Craig, 1998:1).

در واقع براساس نگرش اومانستی سارتر می‌توان چنین گفت که، انسان تمامی ارزش‌های خود را از طریق اعمال اش تعریف می‌کند و مسئول انتخاب‌هایی است که می‌کند. به عبارتی تا مادام که آدمی نسبت به اعمال و انتخاب‌ها و اهداف موجود در پس آن‌ها تعهد ذاتی داشته باشد همواره انگیزه‌ای موجود است تا حرکت کند. یعنی این انسان است که خودش تصمیم می‌گیرد، خودش نشانه‌ها را معنا می‌کند. این فیلسوف اگزیستانسیالیستی بر این باور است که «هیچ کد یا اصول کلی در اخلاق نمی‌تواند به شما بگوید که چه کاری باید انجام دهید، چه کاری خوب یا بد است». ما خود انتخاب می‌کنیم، متعهد می‌شویم و ارزش‌ها و احکام اخلاقی را خلق می‌کنیم. به گفته این فیلسوف فرانسوی، انسان‌ها در قبال کاری که انجام می‌دهند کاملاً مسئول هستند و با ارائه نظریه جبرگرایانه، سخن خویش را توجیه می‌کند. سارتر تأیید می‌کند که ایده سوپزکتیویته‌ای که اگزیستانسیالیسم مطرح می‌کند به این معنی است که «انسان از یک سنگ یا یک میز کرامت بیشتری دارد» یعنی «انسان، قبل از هر پدیده دیگری، چیزی است که خود را به آینده‌ای فرافکنی می‌کند و از تمام کارها و اعمال و نیات درونی خویش آگاه است. انسان در واقع پروژه‌ای است که وجودی ذهنی دارد، این ذهنیت برای انتخاب همیشه با اوست (Casali, 2020: 2,4).

۱۰. جمع بندی

براساس تعریف ارزش‌های وجودی و اخلاقی می‌توان به چنین دستاوردی رسید که، مطابق با شواهد موجود در حوزه نگرش اگزیستانسیالیستی سارتر می‌توان گفت که، تمام ارزش‌ها خواه ارزش ذاتی باشند و خواه اخلاقی، توسط خود انسان ایجاد می‌شوند و امری از پیش تعیین شده نیست. در این دیدگاه ارزش ذاتی امری ذهنی است. به عبارتی چیزی ارزش ذاتی دارد که، برای آن چه هست ارزش گذاری شود. درحقیقت ارزش ذاتی ذهنی توسط ارزش‌گذاران(خود فرد) از طریق نگرش‌ها یا قضاوت‌های ارزیابی‌کننده‌شان ایجاد می‌شود، لذا از این جهت است که گفته می‌شود این ارزش‌ها از

پیش تعیین شده نیستند. به همین دلیل، مانند ارزش ابزاری، مشروط هستند. در واقع انسان‌ها به طور ذاتی برای طیف وسیعی از چیزها ارزش قائل می‌شوند (مانند یادگاری‌های شخصی، آثار فرهنگی و مذهبی، مراسم و آیین‌ها، دستاوردها، نمایش‌ها، و مکان‌های تاریخی و...) و این کار را به دلایل مختلفی انجام می‌دهند (مثلاً برای این که نشان دهند این امور مثلاً موجودیت چه چیزی را نشان می‌دهند). از آنجایی که ارزش‌گذاری درونی یا ذاتی و ذهنی مبتنی بر عقل است، به این ترتیب از ترجیحات یا سلیقه‌های صرف و حتی ارزش‌های اخلاقی متمایز می‌شود. از آن چه که گذشت می‌توان چنین دریافت که سارتر در واقع آزادی را مبنای تمام چیزهایی می‌داند که در تعامل با انسان است، از بحث در هستی او گرفته تا اخلاقیات اش. مطابق با چنین اندیشه‌ای، اولاً: می‌توان به این نتیجه دست یافت که حتی در باب خیریت اخلاقی به عنوان یکی از ارزش‌ها، ایشان بر این باور هستند که، انتخاب و آزادی انسان، آن را می‌آفریند، آن هنگام که باوری همراه با عمل در انسان حاصل می‌شود که در پس آن باور هدفی نهفته است که مطلوب انسان است. ثانیاً: از طرفی شاید بتوان این طور نیز گفت که، آزادی در دل خود، از نظر سارتر به معنای نوعی مطلوبیت مطلق نیز است. اطلاق در این تعبیر آدمی را از هر قید و بندی رها می‌سازد و به نوعی آن چه به اصطلاح همواره «خواهان آنم» را برای انسان به دنبال دارد. قاعدتاً انسان همیشه آن چه را که برایش لذت آفرین است می‌خواهد و از مطلوبیت جز این معنا نمی‌توان چیز دیگری برداشت کرد، لذا از این جهت است که می‌توان خیر و آزادی را به یک معنا و مساوق یکدیگر نیز دانست، چرا که خیر نیز به معنای مطلوبیت و ملایم طبع بودن، معنا می‌شود. مختصر این که سارتر در روش هستی‌شناسی پدیدارشناسی خویش اذعان می‌کند که اولاً آزادی پایه تمامی ارزش‌هاست یعنی خالق سایر ارزش‌ها از جمله خیر اخلاقی است و ثانیاً ارزش‌ها فراتر از آن چه هست بوده و تنها واقعیت انسانی است که قادر به درک آن هاست تا از قبل چنین درک و معرفتی بر تمامی اعمال و رفتار خود در جهان در قبال پدیده‌ها برچسبی اخلاقی بزند.

منابع

- جعفری، مهدی (۱۳۸۶). *نیاز انسان به اخلاق*. مجله خُلُق، شماره ۱.
- ریچلز، جیمز؛ احمدی، ایرج (۱۳۸۳). «عینیت اخلاقی»، نشریه ناقد، فلسفه و کلام، شماره ۴، صص ۱۲۷-۱۵۴.
- زمانی، مهدی؛ تقیان ورزنده، رضا (۱۳۹۴). «عینیت گزاره‌های اخلاقی از دیدگاه اعتبارگرایی جان رالز و توصیه گرایی هیر»، حکمت و فلسفه، سال ۱۱، شماره ۳، صص ۹۷-۱۱۲.
- شریفیان، فاطمه (۱۳۹۴). *تأثیر باور بر انگیزش اخلاقی*، دانشگاه قم، دانشکده الهیات.
- کتابی، میرزا علی؛ شیروانی، علی و سیدمهدی سجادی فر (۱۳۹۹). «بررسی ابعاد وجودی انسان از دیدگاه شهید مطهری و ژان پل سارتر»، آیین حکمت، صص ۱۶۸-۱۴۵.

- Arthur C, Danto (1991). Sartre. Publisher, hammersmith/ London: fonton a press. pp.122-126.
- Baard, Patrik (2019). "The Goodness of Means: Instrumental and Relational Values, Causation, and Environmental Policies". *Journal of Agricultural and Environmental Ethics*, 32 (1), pp. 183-199.
- Anderson C. Thomas (2013). Sartre's Second or Dialectical Ethics/@ Marquette. Philosophy Faculty Research and publications. Marquette University/ Philosophy, Department. Pp: 198-199.
- Casali, Luisa (2020). "Morality Existentialism in Tim O'Brien's and Cormac McCarthy's ne Country for old men according to principles by jean-paul Sartre". *Marcel de Lima Santos. Scripta Alumni union draden*. pp. 23, 2, 4.
- Craig, In Edward (Ed.). (1998). Moral Judgement. The Routledge Encyclopedia of Philosophy London.
- Evans, WG. (2019). EThics, values and Practice. The South African Dental an association (SADA) private Bag 1. Houghton, Johannes burg, Gauteng ZA. S. Afr. den. J. South African Dental Journal. Vol: 74, P: 1.
- Harris, N.G.E. (2014). "Creating Values: Sartre and archbishop William King", *history of philosophy quarterly*. Vol 4, No: 1 (Jan, 1987) university of Illinois press. P. 53.
- Humphreys, Julian (2018). *Whose Values are you Living when you're Living your vales? An Existential approach to values clarification Coaching*. Toronto, Canada philosophy of Coaching: an international Journal / JOL: 3 / No: 2. Pp: 73-87.
- Klaus, hartmann (1925). *Sartre's Ontology, a Study of Being and Nothingness in The Light of Hegel's Logic*. Publisher: Evanston, north western university press. Trent-University. P: 79.
- Manzi, Yvonne (2013). "Jean-paul Sartre: Existential "freedom" and Political". E- International relation. University of Kent. Pp: 1,9.

- Narasimhan, Niranjan; Bahskar, Kumar; Prakhya, srinivas** (2010). Existential Belife and Values. *Journal of Business Ethics*. Pp: 369-382.
- Olivier, Abraham** (2018). the freedom of fasiticity, fort have university. Article in religions.mdpl, p: 4-5.
- Oyeshile Alabi, olatunji** (2004). Freedom and Human Value in Sartre's Existentialism an appraisal. University of Ibadan. P: 122.
- Pojman, Lowsp** (2000). *The Moral life: an Introductory reader in Ethics and Litterscture*. Publisher newyork: oxford university press. P: 18.
- RajKhowa, Pelly** (2018). “Concept of freedom in Sartre's philosophy. Research scholar”, *Center for studies in philosophy Dibrugarh University, Assam /Volume 6/ issue21*.
- Sandler, Ronald** (2012). In Trinsic Value, Ecology, and Conservation/ Knowledge project/ nature Education knowledge, 3(1).4. P: 2.
- Sartre (a), Jean-paul** (1965). *The philosophy of Jean-paul Sartre*. New York, random house. The modern Library, New York. P: 122, 175.
- Sartre (b), Jean-paul** (1965). *Essays in Existentialism*. Publisher; Secaucus, N.j: Citadel press. P: 8, 58, 413.
- Sartre** (1956). *Being and Nothingness: an Essay on Phenomenological Ontology*. philosophical Library New York.
- Sartre** (1995). *Truth and Existence*. Publisher: The University of Chicago press. Chicage and London. P: 28.
- Sartre** (1984). *The war diaries of Jean-Paul Sartre. November 1939-March 1940*. Publisher New York: Pantheon Books, Collection inlibrary; printdisabled; internetarchivebooks, Digitizing. Sponsor Kahle/Austin Foundation. Pp: 21, 103, 50.
- Sartre** (2012). Existentialism is a humanism, being and nothingness (excerpts)/ Phil 101/prof.oakes/ mark givegory oakes, Pp: 1-3.
- Schroeder, mark** (2021). Value Theory, the Stanford Encyclopedia of philosophy. Department of philosophy, Stanford University Library of Congress. Catalog. Pp: 1, 20.
- Vanello, Danie** (2019). *Sartre's Theory of Motivation / the southern journal of philosophy*. University College Dublin. Final Draft. Forthcoming in southern Journal of Philosophy.
- Wilcocks, Robert** (1988). *Critical Essays on jean-paul Sartre*. Boston, Massa chusetts, G.K. Hall & Co. Pp: 30-31.
- Zimmerman, michaelj** (2019). Intrinsic. Extrinsic Value. The Stanford Encyclopedia of philosophy /Library of Congress catalog /Stanford University. Department of philosophy.
- Warnock, Mary** (1967). *Existentialist Ethics*. New York: Palgrave Macmillan Secaucus: Springer. Collection inlibrary; printdisabled; internetarchivebooks, Internet Archive.

The Role of “Concept of Freedom” in Issuing Sentences and Moral Values by Relying on Sartre's Phenomenological Methodology

Negar Ezhari Jankanlou

PhD student in theology, philosophy and Islamic theology, Islamic Azad University, Karaj branch.

ezharinegar20@yahoo.com

Zainab Al-Sadat Mirshamsi

Assistant Professor, Faculty of Philosophy and Islamic Theology,
Islamic Azad University, Karaj branch. (Corresponding Author)

zsmirshamsi@gmail.com

Monireh Seyed Mazhari

Associate Professor, Faculty of Philosophy and Islamic Theology,
Islamic Azad University, Karaj branch.

msayyidmazhari@yahoo.com

The purpose of ethical view in existentialist is a better description of being human. Sartre philosopher of existentialist philosophers, as human is free and autonomous, so in ethics there is no general rule, so there is no fixed value and human is simply the source of value and moral code. According to such a view, the criterion for doing a verb as well as moral judgment is the individual himself, since the individual himself is the creator of his deeds because of his freedom. As well as his existentialist themes, Sartre also rejects the absolute morality that everyone is valid and replaces it with a moral that alone is valid for the individual. In the present article, we intend to study the nature of ethical values by relying on the concept of freedom from the perspective of Sartre in order to determine the role of moral values in how ethical judgments are issued.

Keywords: Ethical values, Ethical precepts, Sartre, Freedom.